

# دو کلمه حرف حساب

در باره



پریال جامع عالمی فرانزیان



البته ترجمه آن مصرع هنوز تمام نشده! اما ترسیدیم کسانی که نه از شعر عرب سرپرشه و اطلاع دارند و نه از اصول فن ترجمه و نه از هیچ جای دیگر، به ما اعتراض کنند که شعر شاعر عرب همانش که یک مصرع بیشتر نبود، کجا معنیش به این درازی است؟ و تانیا، در لسان عرب حروف «بچا بز، گ» کجا بود که شاعر در شعرش آورده؟ و ثالثاً مگر در زمان «امر و الغیظ» هم خیابان بود که چاله بوده باشد؟

البته ما مسئول این جور مسائل نمی‌باشیم، وقتی شاعر عرب خودش این جوری سروده، دیگر به ما چه ربطی دارد؟ ما که نباید کاسه داغتر از اش بوده بگوییم در لسان عرب چی بوده چی نبوده! اما همین مسئول ترجماهش بودیم که تازه آن را نیز، به خاطر همین جور اختراحتات، وسط راه و نیمه‌گاره رها کردیم!

این «امر و الغیظ» با آن «امر و الغیس» هیچ نسبتی ندارد، الا یک نسبت دوری! ما دیوان شعر هردو نفر را داریم، متنه چون ترجمه اشعارشان خیلی جا می‌گیرد، دیگر بین نداریم از آنان شاهد مثال بپاریم. همین الان هم که داریم بناها و دستشکته یک ترجمه دست و پاشکستن از اشعارشان می‌کنیم، کلی هنر کرداییم! حال آنکه می‌توانیم برویم مرخصی استعلاجی گرفته «حروف حساب» هم نزنیم تا چه رسد به تبعات ادبی!

### «گل آقا»

یکشنبه ۱۳۶۷/۱۲/۹

درست است که گل آقا با «دو کلمه حرف حساب» روزنامه اطلاعات از سال ۱۳۶۳ گل کرد و با انتشار نشریه «گل آقا» در اویل آبان ماه ۱۳۶۹ نامی ماندگار در تاریخ مطبوعات ایران شد، اما سابقه طنزپردازی او خیلی پیشتر و پیشتر از این مقوله است. و نگارنده که بیش از ربع قرن همکار و هم‌قلم و همدم و همنشین و همسخن و به کوتا محسن یار گرمابه و گلستان گل آقا بودم و فکر می‌کنم بیش از هر کس دیگر به روحیات و صفات و خصوصیات آشنا هستم، شرح حالی صادقانه و از دل برآمده آن هم به قلم خود گل آقا برای آشنا بیشتر شما با او در اینجا می‌آورم:

تکه پارهای چند که به میراث از پدرم باز مانده بود، چند صبایح بیش باقی نماند. مرده ریگی که سالی را به سر نبرد معلوم است که چه تواند بود. وزندگی که چنین آغاز شود اشکار است که چه سختیهایی در پی خواهد داشت.

از آغاز چنان زندگی تاکنون چهل سال برمی‌گذشته است و در این چهل سال<sup>(۱)</sup>، برگی را که تنها یادگار پدر است پیوسته و در همه جا به همراه داشتم.

اگر این برگ پیشیزی ارزش مادی داشت، قطعاً در همان سال اول پس از مرگ پدر تبدیل به تکه نانی می‌شد تا شبی از شبهای گرسنگی بکاهد. اما چنین نبود و آن برگ، که تنها بازمانده آثار پدر است. اکنون در برابر من قرار دارد. ده سطری است به شتاب نوشته شده که نشان می‌دهد تنها فرزند او کی و چگونه به دنیا آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم، مولود موهبت. در تاریخ روز شنبه ساعت پنج صبح هفتم شهریور ماه ۱۳۰۰ شمسی مطابق با ششم ماه شعبان معظم که یکی از روزهای تاریخی ایران به شمار می‌رفت، نور چشم عزیزم به نام محمد و نام خانوادگی کنیه (کویمرث) در صومعه‌را منزل بانو سیده زهرا خانم تولد یافته است. دلیل و توضیح روزهای تاریخی ایران به نحو شرح زیر می‌باشد.

در همان شب قشون سرخ دولت شوروی روسیه از طرف شمال و قشون بریتانیایی کمتر از طرف جنوب به خاک ایران تهاجم و در هرچا که با قشون ایران تصادم نموده بنای جنگ را گذاشت و قشون ایران را شکست داده قسمت شمال را دولت شوروی و قسمت جنوب را دولت انگلیس تا هرجایی که تجاوز نموده بودند ایران را مستصرف گشته و در شب

نوزده سال و اندی پس از غروب همیشگی ستاره نشریه مردمی و محبوب « توفیق »، وقتی صبح روز سهشنبه اول آبان ماه، ۱۳۶۹ اولین شماره مجله هفتگی « گل آقا » منتشر شد، دوستداران و شیفتگان طنز چشمنشان به نشریه‌ای افتاد که با طرح مسایل سیاسی، اجتماعی، انتقادی و گل آقا<sup>(۲)</sup> (!) در قالب طنزی موقر و سنگین و آراسته، مزده تولد توفیقی به مراتب شسته و رفته‌تر، منحصر و دلنشیسته می‌داد.

نام « گل آقا » حدوداً شش سال پیش از انتشار نشریه « گل آقا » نیز بین مردم روزنامخوان و دوستداران طنز، نامی آشنا و شناخته شده و محبوب بود که آغازش به او اخر سال ۱۳۶۳ برمی‌گردد و افتتاح ستون جدیدی در سمت چپ بالای صفحه سوم روزنامه اطلاعات به نام « دو کلمه حرف حساب ». هم‌کنون نیز بعدازگذشت قریب هفت سال، این ستون دایر می‌باشد و جاذبیت و حلاوت روزافزون خود در نظر خوانندگان و عممه مردم حفظ کرده است.

گل آقا با « دو کلمه حرف حساب » حسابی گل کرد تا آنچا که بسیاری از خوانندگان روزنامه اطلاعات به محض خریدن روزنامه، آن را ورق زده و قبل از نگاه کردن به عنوانهای درشت صفحه اول، می‌رفتند (و می‌روند) سراغ ستون کوتاه و دلخواه خودشان: « دو کلمه حرف حساب ».

طنز گزنده و در عین حال شیرین ستون « دو کلمه حرف حساب »، در کوتاه‌زمان محبوبیت بی‌نظیری یافت و به تصدیق قاطبه اهل فن یادآور و جانشینی شایسته برای ستون « چرندیرند » مرحوم میرزا علی اکبر خان دهخدا در روزنامه « صور اسرافیل » در صدر مشروطیت شد.

طنز گل آقا در ستون « دو کلمه حرف حساب » طنزی قوی با محتوایی نو و غیر معمول بود و به مصدقاق « سخن نوار که نو را حلاوتی است دگر » خیلی زود دوستداران طنز ناب و غیر بازاری را مفتون و مجذوب ساخت و برای گل آقا و اصحاب آبدار خانهای (مش رجب، غضنفر، شاغلام، مصادق و کمینه عیال مصادق) شهرتی شایسته به ارمنان آورد.

در سال ۱۳۶۹، گزیده « دو کلمه حرف حساب » مندرج در روزنامه اطلاعات بین سالهای ۱۳۶۸ تا ۱۳۶۳ به صورت کتاب توسط انتشارات سروش منتشر شد.

قطله زیر نمونه‌ای است از طنز شیرین گل آقا که از صفحات ۱۸۸ و ۱۸۹ این کتاب انتخاب شده است.

تبعات ادبی!  
دیوان شاعر عرب «امر و الغیظ» را مطالعه می‌کردم که ناگهان چشمم افتاد به یک مصراع، چنان حظ و کیف و لذتی از آن بردم که دیدم حیف است خوانندگان را بی‌نصیب بگذارم.

البته ما دیگر بنا داشتم که بازهم در این ستون شعر شاعر عرب چاپ کنیم و یا اگر چاپ کردیم ترجمه هم بنماییم، ولی نمی‌دانیم چطور شد که امروز زید زیر قول خودمان. گمان از بابت فصاحت و ملاحت زاید الوصفی بساشد که در همین

یک مصرع مستور موجود است. آن مصرع، که مارا به شدت تکان داده دست و پای سالم برای ما باقی نداشت، این است:

«پرتنی فی چاله یوما واژ گونی، یاحبیبی!»

ترجمه: «در چاله خیابان پرست شدم، پادرستی که نمی‌دانستم از کجا جلو پایم سبز گردیده است و در آن مغلق گردیدم، ای محبوب من! مگر ملاقات سمعه را نخواندم؟ پس این فردوسی طویسی داستان بیزن و منزه را منزه جور کشکی برای خودش سرده؟ ای منسوق بسوان! اداره اطفایه را بگزند بدان بیاورد و مرا از چاله در بیاورد که می‌باشد جون چاه بیزن تنگ و تاریک! و مرا دیگر نه دست و پای سالم مانده است و نه اتومبیل مارا کمکخن! هلا! (۱) یا خیمگی خیمه فروهل! که در این خیابان، شتر با پارش گم می‌شود از فزونی چاله! و اگر شترت گم شد، دیگر به ما همیز بطری تدارد! این لامروت که چاله نیست، چاه ویل است! به تحقیق که در زمان شهردار سابق هم چاله بود، اما نه به این درشت! و من می‌ترسم شهردار جدید هم عرض شود و من همچنان در توی این چاله مانده باشم. به درستی که...»

نامبرده ساعت ده بعد از ظهر صدای غرش هوایی دولت شوروی در فضای صومعه‌را پیچیده به طوری که روشنایی چراغ غیرمیسر و حتی صدای اهالی هم به کلی خاموش شده بود. منزل متصل به جاده عمومی زن زائو- صدا هم به طور کلی از طرف آفای دهدار شهردار صومعه‌را اکیدا قدغن- به نحو شرح بالا فرزند دلیندم به میهن عزیز خود ورود نموده است. این است شرح روز تاریخی آن روز تا خدا چه خواهد.  
۱۷/۰۷/۳۹

آری، تقدیر چنین رقمزد بود کودکی که ولادتش در شرایطی بوده که «روشنایی چراغ غیر میسر» و «صدای اهالی هم به کلی خاموش شده بود». چند صباح بعد صاحب قلمی «روشنگر» شود. آنسان که «اهالی خاموش» را به جنبجوش و گفتگو وارد.

من اول بار صابری را حدود سال ۱۳۴۳ در دفتر روزنامه توفیق ملاقات کردم. در آن ایام تازه توسط برادران توفیق به کار در آن نشریه دعوت شده بودم و در کنار کار تدریس در دبیرستان، کار طنزپردازی را در مکتب توفیق تجربه می‌کردم. قیافه دوستداشتی و چشمان نافذ صابری جوان آن روز، بعد از گذشت نزدیک سی سال، هنوز هم مقابله چشمانم به روشنی مجسم است.

بعدها به دلایل متعددی رشته دوستی من و او بیشتر به هم گره خورد. او نیز چون من دبیر دبیرستانهای تهران بود. همسرانمان نیز فرهنگی بودند. از حسن اتفاق محل سکونتمان نیز در حوالی میدان ژاله و خیلی نزدیک به هم بود. من لیسانسی علوم اجتماعی و او لیسانسی علوم سیاسی و هنر

دو از فارغ‌التحصیلان دانشگاه تهران بودیم. (صابری بعداً ادامه تحصیل داد و موفق به دریافت فوق لیسانس ادبیات تطبیقی از دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران شد.)

در نشریه توفیق من مسئول تنظیم و تصحیح اشعار و ادای جلسات هیئت تحریریه بودم که هفته‌ای دوبار عصر روزهای یکشنبه و سهشنبه در دفتر مجله تشکیل می‌شد، و او مسئول تنظیم و تصحیح مطالب منشور نشریه و معاون سردبیر (حسین توفیق) بود و ضمناً امور فنی و صفحه‌بندی روزنامه را کارگردانی می‌کرد.

یکی دو سال بعد محل هیأت تحریریه توفیق از خیابان استانبول به چاپخانه رنگین واقع در ابتدای کوچه بخارا پشت خیابان باع سپهسالار منتقل شد و من و صابری، به اتفاق دوستان عزیزمان محمد حاجی حسینی، استاد محمد خرمشاهی، استاد ابوتراب جلی، محمود گیوی، عمران صلاحی، شادروان ناصر اجتهادی و حسین توفیق سردبیر نشریه توفیق در یک اتاق چاپخانه رنگین با کمال صفا و صمیمیت مشغول کار شدیم و این همکاری تا سال ۱۳۵۰ که سال تعطیل همیشگی توفیق توسط دولت وقت بود، ادامه داشت و خاطرات این سالها از شیرینترین و لذت بخشترین خاطرات ایام زندگی من است.

صابری در آن ایام ستون ثابتی را با عنوان «هشت روز هفته» در توفیق می‌نوشت که در آن مسائل سیاسی، اجتماعی جامعه ایران آن روز را با طنزی شرین و قومی مطرح می‌کرد. این ستون دارای هشت قسمت کوتاه بود که با سوتیتر «صفر شنبه» شروع، و پس از یک شنبه، دوشنبه، سهشنبه، چهارشنبه، پنجشنبه، شش شنبه به «هفت شنبه» ختم می‌شد.

ستون «هشت روز هفته» دارای امضای مستعار «گردن شکسته» بود و طرحی از چهره صابری داشت که توسط «کامبیز درم بخش» کاریکاتوریست توفیق کشیده شده بود.

طنز ستون ثابت «هشت روز هفته» صابری در توفیق، بعدها تکامل پیدا کرد و بعد از انقلاب تبدیل و بهستون «دو کلمه حرف حساب» دروزنامه اطلاعات شد.

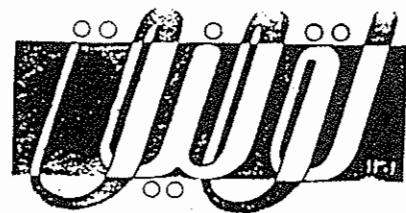
در اینجا نمونهای از ستون «هشت روز هفته» توفیق را با هم می‌خوانیم:

پنکشنه:

کارشناسان زبانی که برای رسیدگی به وضع ترافیک تهران به کشور ما آمدند، مجبور شدند برای بررسی اوضاع



بنیاد ۱۱ ابان ماه ۱۳۲۹



جهود در سقف سالی نلام است خوش است  
دیری است کاهه هر چیز حرام است خوش است  
از: قیمتی حکیم ارباب خیام دلی  
غلامعلی لطفی

می‌گزینند  
للحاج است و حرام است خوش می‌آید  
للحاج است خوش است خوش است

کوتاه زمانی بعد از آن، صابری به خاطر آشنایی و دوستی با شهید محمدعلی رجایی تاخته وزیر و دومین رئیس جمهور رژیم جمهوری اسلامی ایران با سمت مشاور فرهنگی و مطبوعاتی رئیس جمهور مشغول فعالیت شد و این سمت را تا مدتی پس از شهادت مرحوم رجایی نیز در زمان ریاست جمهوری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای حفظ کرد.

شريه گل آقا چگونه منتشر شد؟

بعد از انقلاب، فکر انتشار یک هفتگه‌نامه طنز قوی و غیربازاری مدت‌ها ذهن صابری و مرا مشغول می‌داشت. چند نشریه طنز موجود هم در حدی نبودند که روح تئاتر مشتاقان طنز را سیراب کند. در نتیجه از ابتدای مرداد ماه ۱۳۶۹ صابری پس از گرفتن امتیاز هفتگه‌نامه «گل آقا» از من برای همکاری دعوت کرد و از آن پس به طور جدی درباره انتشار نشریه‌ای که جای خالی آن عمیقاً احساس می‌شد، با هم مشغول مذاکره و تبادل نظر شدیم و خوب‌بختانه با کمک فکری و مالی دوستان و هواداران گل آقا، مقدمات کار به سرعت فراهم شد و خیلی زود گروهی از یاران قدیمی، بعد از سالیان متعددی باز دور هم جمع شدند و آستینه‌ها را بالازدند و برای انتشار یک هفتگه نامه طنز قوی و سطح بالا و با علم و آگاهی به مشکلات عدیده‌این کار عظیم، مدد میدان: شدنند.

شماره اول «گل آقا» همان طور که قبلًاً گفتیم، در تاریخ سه شنبه ۱۳۶۹ ماه آبان منتشر و به فاصله چند ساعت بعد از انتشار نایاب شد.

از شماره دوم تیراژ روزنامه را در هر شماره بیشتر کردیم، ولی همچنان تقاضا بیش از عرضه بود. مردم ما با استقبال صمیمانه از گل آقا نشان دادند که هواخواه و میشتاب طنز سیاسی، اجتماعی اصیل و پر محبت‌ها هستند و هزاران نامه‌ای که هر ماه برای «گل آقا» می‌فرستند، مؤید این ادعایست.

شماره مخصوص نوروز ۱۳۷۰ «گل آقا» ضمانت بیست و یکمین  
شماره آن بود، در صفحه ۶۸

از سی نفر افراد هیأت تحریریه ثابت «گل آقا» در حال حاضر،  
معداد بیست و یک نفرشان از یاران و همکاران قدیمی «توفیق» هستند  
که به ترتیب حروف الفبا عبارتند از: ناصر پاکشیر، محمدپور ثانی،  
بیوتاباب جلی، ابوالقاسم حالت، محمد حاجی حسینی، محمد حسن  
محولاتی، محمد خرمشاھی، دکتر حسن خواجه نوری، سید احمد  
سیدنا، کیومرث صابری، احمد عربانی، احمد عبدالله نیا، مرتضی  
فرجیان، غلامرضا کیمانی، بروین کرمانی، مهندس محمدعلی گویا،  
محمد صادق میرفenderسکی، کیمیا مسعودی، مرتضی ناطقیان  
[معتقدی]، نورالله وثوقی و حسین هاشمی. و بقیه که عبارتنداز:  
ذیب الله پیر قمی، جلال رفیع، ابوالفضل زروی نصرآباد، دکتر فردون  
سیامک نژاد، محمد رفیع ضیایی، سیامک ظریفی، بهروز قطبی، سید  
براهیم نبوی و یحیی و کیلی زند، از یاران طنزپرداز غیر توفیقی  
می باشند.

15

۱- در زمان نگارش این مقاله، کیومرث صابری پنجاه سال سن دارد.

۱- دیدار از شوروی، کیومرث صابری، تهران، انتشارات سروش، جاپ اول؛ ۱۳۶۱. مقدمه کتاب.

٦- توفيق هشتي، مثل ٤٨، شارة ٢٥، صفحة ٦.

٦- توفيق هنكي، سال ٤٨، شماره ٤٢، صفحه ٦.

دوفین هنگامی، سال ۹۶ شماره ۵، صفحه ۱۷

۲۰۱۳-۱۴۰۲: فریضه احمدی، امیر علی خوشیان، شایان نیکنام، دیپا شوکای، نیشنده کاران، مجیده گلزاری، آفتاب

از هليکوپتر استفاده کنند: در واقع ترافيك پایتخت بر اثر همت و درایت اولیای امور به آنجان روزی افتاده است که حتی کارشناسان ترافيك هم نمی توانند با توجه به اتفاقات پیش از آن مطلع باشند! حالا باین وصف چه جویی میخواهند امر ترافيك را مطالعه کنند!... سر و سامان برسانند، با خداست.<sup>(۲)</sup>

قرار است «کارشناسان انتیتو تعذیه» به زودی وضع تعذیه مردم را مورد بررسی قرار دهند.

صدالبته اگر بررسی کارشناسان وضع تعذیه مردم را «خوب» نشان داد، فردا پس فردا جراید پر از اطلاعیه و اخباریه و قضیه در گردنهای سنواتی می‌شود... و اگر «بد» نشان داد، یا حبایل معمول اصلاً صدایش در نمی‌آید و یا اینکه به مردم «هشدار داده می‌شود» که وضع تعذیه خود را اصلاح کنند!... حالاً جطور و بای جسی اصلاح کنند، آتش دیگر نه به کارشناسان تعذیه مربوط است، نه به هیچ مقام مسئول دیگر.

خداآوند این یک لقمه نان بخور و نمیر ما را از گزند بررسیهای سماوی وارضی مصون و محفوظ نگهدارد!

در همان لحظاتی که دنیا نگران جان فضانور دان  
آمریکایی بود، روزنامه‌ها خبر دادند جسد ۴۰۰ غوستانی  
قتل عام شده را که در رودخانه مکونگ شناور بود، دیده‌اند.  
البته برای نجات سه «قهرمان فضا» چشم گرفتند و یکی  
۱۵۰ کیلویی هم بریدند، ولی برای قتل عام شده‌ها حتی این  
مجال هم دست نداد که یک فاتحه بی‌الحمد بخواستند.

**هفت‌شنبه:**  
جناب وزیر علوم اظهار عقیده کرداند بهترین راه این است که کنکور را از بین بریم.  
ما هم با عقیده ایشان صد درصد موافقیم، ولی میخواستیم برسیم آن وقت با این همه داوطلب تحصیل چه کار می‌کنند! همه را در دانشگاه می‌بذرند یا اینکه بین آنها فرقه‌گوشی می‌کنند؟

البته شق ثالثش هم این است که فقط نور چشمی هارا به دانشگاه راه بدهند که اگر این کار را بکنند بهتر است. همانهنجی دستگاهها بیشتر میشود. «گردن شکسته»

صابری علاوه بر نویسنده‌گی، شاعری خوش قریحه و تووانا نیز می‌باشد. نمونه‌ای از آثار منظوم او را در زیر می‌خوانیم:

زندگی از روز اول برق و بی مقدار بود  
جاده اقبال مساخاکی و ناهامگوار بود  
نطق در هر جا به گوش آمد چه در شرق و چه غرب  
وقت گفتن خشک و در وقت عمل نمدار بسود!!  
انکه زیر پای اسب این و آن له گشت، گفت  
کاش چند دین لحظه هم در دست من افار بند  
و آنکه خود چون خار ره برپای رهرو می خلید  
دایما در جستجوی یک گل بی خار بسود  
کنده شد از دفتر ایام روزی یک ورق  
این حمه از بی حواسیهای دفتردار بسود  
انکه گاهی حرف خوبان را فکاهی تر نمود  
لایه - فصل هشتم - بندان

نامهای مستعاری که صابری در توفیق داشت، عبارت بود از:  
گردن شکسته، میرزاگل، عبدالفانوس، ابوالپیاره، لوده، ریش‌سفید.  
بعد از تعطیل دائمی توفیق در تابستان ۱۳۵۰، قلمزنی صابری  
ومن در مطبوعات به مدت هفت سال تمام متوقف شد. پیروزی انقلاب  
اسلامی در سال ۱۳۵۷ مشوقی دوباره برای شروع کار مجدد ما شد.  
سال ۱۳۵۸ صابری و من ویکی از یاران توفیقی مان به نام مهندس  
مرتضی خدابخش، برنامه طنز آمیز کوتاه مددی را تحت عنوان «سنگ  
مفت، گنجشگ مفت» تهیه و تنظیم کردیم که به صورت میان پرده قبل  
از شروع ساعت ۸/۵ بعدازظهر تلویزیون کانال یک پخش  
می‌شد. بعد از پخش دوازده سیزده قسمت  
این برنامه، به علت دخالت غیرمسئولانه تلویزیون در آن زمان، تهیه و  
تنظیم آن را متوقف ساختیم و من و صابری به حرفة اصلی خود تدریس  
در وزارت آموزش و پرورش پرداختیم.